



پرهیز از غرض‌ورزی در کشف‌المحجوب هجویری

ادب نگارش احوال اهل دل

حسن قادری

سرآمد باشند تا بتوانند از عهده اثبات صحت نظر مذهبی خود و باطل نمایاندن عقیده مخالفان به خوبی برآیند. آه‌دهی که نظامیه‌ها به خاطر همان تأسیس شده و حمایت می‌شدند.

در این قرن بازار مردمان خشک و ظاهرپین که دشمن عقل و منطق محسوب می‌شدند رواج یافت، فرق مختلف سنی و شیعه به جان یکدیگر افتاده و بزرگان هر دسته برای اهل مذهب خود مدرسی باز می‌کردند. در مدرسی که خواجه نظام‌الملک تأسیس کرده بود، شرط پذیرفته‌شدن طلاب به مدرسه، شافعی بودن بود و در مقابل حنفیان نیز به هم چشمی شافعیان مدارس مخصوص به پیروان مذهب خود دایر کرده بودند.^۴

در قرن پنجم، امام محمد غزالی در برهه‌ای از زندگی خویش، چه کتابها که در رد فلاسفه، متکلمان، یاطنی‌ها و ... نوشت. خواجه عبدالله انصاری از آن آزادمنشی که از شیوخ صوفیه انتظار می‌رود، محروم بود و راه وصول به حق را در اتباع از ظواهر مذهب حنبلی می‌دانسته است و حتی تفسیق و تکفیر صوفیه‌ای که از رعایت ظواهر شرع و به جا آوردن مذهب حنبلی انحراف می‌جستند، از همه پیشی گرفت^۵ و کار را به جایی رساند که خواجه نظام‌الملک برای برقراری نظم و آرامش مجبور شد، وی را از هرات تبعید کند.^۶

در قرن پنجم اختلافات مذهبی چنان شدت گرفت که از مجادلات و مناظرات علما گذشت و به زد و خورد و قتل و غارت کشیده شد و اختلاف فرق

هیچ تفاوتی بین آنها نیست.^۱

در این میان، برخی حکومت‌ها بر آن بوده‌اند برای پیشبرد اهداف توسعه‌طلبانه خود، اختلافات مذهبی را به‌عنوان حربه‌ای برای دوام و بقای حکومت خود به کار گیرند و با تحریک احساسات بی‌آلایش مردم آن‌ها را به جان یکدیگر انداخته و یا در لشکرکشی‌ها در مقابل لشکر حریف به کار گیرند و این درحالی است که عرفان می‌کوشد جامعه بشری را از سخت‌گیری و تعصب و کج راه‌هایی که به دشمنی و خصومت ملت‌ها منتهی می‌شود، نجات دهد. و این مدارا و گذشت در مواجهه با اهل ادیان و دیگر مرام‌ها و مشرب‌های فکری است که از مقومات مکتب‌های عرفانی بوده است؛ چون عرفا بر این عقیده‌اند که «کل عالم خانقاهی است که خلق از همه جا به آن درمی‌آیند و هر که به آن می‌آید و هر که در آن است طالب خدمت و شایق صحبت با شیخ آن است».^۲

این مقاله کوشیده است به برخی زوایای شیوه هجویری در برخورد با مقوله مدارا و تسامح و تساهل بپردازد؛ امید است در بحثی مفصل‌تر، زوایای دیگری از این امر در کشف‌المحجوب و در آثار دیگر صوفیان هم مورد بحث و نقادی قرار گیرد.

اوضاع کلی قرن پنجم هجری

به رغم برپا بودن مدارس بزرگی در بلاد ایران و عراق و مصر، با حمایت‌های وسیعی که از آنها می‌شد، قرن پنجم دوره گسترش تعصب و خرافات و نزاع‌های مذهبی بین فرق مختلف اسلامی و دشمنی اهل علم با یکدیگر است. چرا که هدف از تأسیس این مدارس غالباً نه به منظور بحث آزاد علمی و حقیقت‌جویی، بلکه تربیت مبلغانی بود که در فنون جدل و مناظره

مقدمه

قرآن کریم امت مورد خطاب خویش را متذکر می‌شود که اختلاف در مرام و مشرب و تفکر، امری جایز و پذیرفته است و این سنت پروردگار است که این‌گونه تفاوت دیدگاهها وجود داشته باشد و گرنه خود قادر بود همه مردم را بر عقیده‌ای واحد بیافریند «و لو شاء ربک لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَاَلَّاؤُكَ لَمُخْتَلِفٌ» (سوره هود، ۱۱۸) (و اگر خدای تو می‌خواست همه (ملل و مذاهب) خلق را یک امت می‌گردانید ولیکن دالم با هم در اختلاف خواهند بود).

عرفا می‌کوشند با تکیه بر آموزه‌های قرآن کریم که از بدو نزول با تبعیضات نژادی، قومی، طبقاتی و عصبیت‌های کور و جاهلانه به مبارزه برخاسته بود و با بهره‌گیری از شعار «الطریق الی الله بحدود نفوس الخلائق»، انسان‌ها را به مدارا و تسامح و تساهل فراخوانند.

تسامح و تساهل تقریباً به یک معنی به کار رفته‌اند و آن آسان‌گیری، گذشت، اغماض، جوانمردی کردن و مخالف سخت‌گیری و شدت در امور است و در اصطلاح به معنی برخورد مداراچویانه و احترام‌آمیز با عقاید و اعتقادات دیگران و آسان‌گیری در احکام دینی است.

از آنجایی که غایت عرفان ایجاد آرومان شهری است که همه ملت‌ها، با هر طریق و دین و مذهب بتوانند در کنار هم در صلح و آرامش زندگی کنند، عرفا می‌کوشند با نشان دادن کیمه مقصود و هدف خلقت، برداشت‌ها و پنداشت‌های غلط و تصاویر غیر واقعی ملت‌ها را از یکدیگر تغییر دهند و آنان را به عالم بی‌رنگی رهنمون سازند. ما در تاریخ عرفان با نمونه‌های فراوانی از همدلی و هم‌سویی اهل طریقت مواجه می‌شویم که گاه چنان با مسالمت و صلح و آرامش با یکدیگر زیسته‌اند که گویی

چهارگانه اهل سنت با یکدیگر در تمام بلاد اسلامی رواج داشت؛ هر فرقه‌ای کتب مخالفان خود را از آثار ضاله شمرده، فتوی به سوزاندن آنها می‌داد و پیروان هر مذهبی خراب کردن مدارس مدعیان خود را ثواب می‌شمردند.^{۱۴}

تقریباً در همان سال‌هایی که هجویری مشغول نگاشتن کشف‌المحجوب بود و فصلی را در کتاب خود به «باب فی ذکر اثمتهم من اهل البیت» اختصاص داد، بین اهل سنت و شیعه بر سر برخی مسائل اعتقادی، اختلافاتی واقع شد که منجر به شوریدن اهل سنت و خراب کردن ابنیه متعلق به شیعیان شد و این نزاع‌ها به حدی شدت یافت که تا سال ۴۴۵ هجری ادامه داشت و به قول برخی مورخان حوادثی اتفاق افتاد که سبب شرمساری هر انسانی است.

ابن‌اثیر در مورد قتل شیعیان می‌نویسد: «در قیروان و بعضی از بلاد مجاور در سال ۴۰۷ جماعتی از شیعه که در مغرب «مشارقه» نامیده می‌شده‌اند به قتل رسیده و اموال آنها به غارت رفت. در سال ۴۰۸ شیعیان مورد مزاحمت اهل سنت قرار گرفتند، در بغداد بین اهل سنت و مردم محله کرخ که شیعه بودند فتنه‌هایی برخاست و سخت‌گیری بر معتزله و شیعه شدت گرفت.»^{۱۵} البته نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که تمام صوفیان قرن پنجم را از این جهت که در این قرن می‌زیسته‌اند، نمی‌توان تحت یک حکم کلی قرار داد، چرا که با مطالعه بیشتر درمی‌یابیم تفاوت برخی از عرفا و دانشمندان این قرن، تفاوتی چشمگیر است. چنان که شیخ ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، بابا طاهر عریان، احمد غزالی و... که غرق در جذبه‌های صوفیانه‌اند نیز در این قرن می‌زیسته‌اند.

نگاهی کوتاه به زندگی هجویری

ابوالحسن علی بن ابی‌علی عثمان جلابی هجویری غزنوی، از چهره‌های معروف و شناخته شده‌ای است که نامش برای همه کسانی که به عرفان و تصوف آشنا بوده‌اند، مأنوس و الهام‌بخش است. وی را نه فقیهی رسمی و نه صوفی‌ای کامل معرفی می‌کنند و شاید سعی وی در آشتی بین اهل شریعت و طریقت که در کمتر دوره‌ای پیش آمده است، دلیل این امر باشد.^{۱۶} هجویری به احتمال نزدیک به یقین در دهه آخر قرن چهارم هجری^{۱۷} در خانواده‌ای متشرع، خوش نسب و حنفی مذهب،^{۱۸} در محله‌ای در غزنه یا در روستایی اطراف غزنه، به دنیا آمد. نام این محل یا این روستا را مورخان هجویری نگاشته‌اند.^{۱۹} در مورد پدر وی نقل است که اهل معرفت و علم و به هنگام اقامتش در غزنه به صداقت و سلامت و ایمان مشهور بود و مردم وجودش را محترم و غنیمت می‌شمردند. مادر وی نیز به خاندان پرهیزکاری تعلق داشته است که برادرش (دایی هجویری) را تاج‌الاولیاء می‌خواندند و مرفدش را زیارت می‌کردند.^{۲۰}

وی علوم متداول عصر، خاصه قرآن و حدیث، تفسیر، فقه، کلام و... را در زادگاه خود آموخت و پس از چندی که از سال‌های جوانی او چندان دور نبود، از غزنین بیرون آمد و سفری طولانی را آغاز کرد که سال‌های زیادی از عمر او را گرفت. در این سفرها با استادان و پیران مختلفی آشنا شده است و از خرمن معرفت آنها خوشه‌ها چید که از تأثیرگذارترین ایشان بر وی را ابوالفضل ختلی، ابوالفضل شقانی، ابوالقاسم

قشیری، ابوالقاسم کرکانی و مظفر حمدان می‌دانند.^{۲۱} برخورد شیخ در این سفرها با بیشتر آنهاهی که از وی سؤال‌هایی پرسیدند و گاه‌گاه جوابی نه چندان موافق ذوق خود دریافته‌اند، از وی شریعت‌مداری می‌مازد که در میان معاصران خود به ابوعبدالله باکویه و خواجه عبدالله انصاری نزدیک‌تر است تا به ابوسعید ابوالخیر، صاحب سماع؛ همچنین تفکیک فرق صوفیان به حق و باطل توسط وی حکایت از این نکته دارد که هجویری از جمله صوفیانی است که به لزوم انطباق تصوف بر اصول و باورهای محکم اسلام اذعان داشته و از اینکه کسانی بدون توجه به این نکته بخواهند روش‌های دیگری را در قالب عرفان تلقاء کنند، نگران و گریزان بوده است. می‌دانیم که عطار ترجمه حال او را در تذکره‌الاولیاء نیاورده است، اما اینکه آیا این امر از اینجا نشأت می‌گیرد یا نه، جای تردید دارد.^{۲۲} هجویری همچنین از ازدواج کوتاهش که چندان خاطره خوبی هم برایش نداشته در کشف‌المحجوب سخن گفته است.^{۲۳}

گویند شیخ معین‌الدین چشتی، مدتی در جوار مزار هجویری در لاهور معتکف شد و آن‌گاه که قصد ترک آن مکان را داشت این بیت را خوانده است:

گنج بخش فیض عالم، مظهر نور خدا

ناقصان را پیر کامل، کاملان را راهنا

تاریخ وفات هجویری را غالب نویسندگان در

فاصله سال‌های ۴۶۵ و ۴۶۹ نوشته‌اند.^{۲۴}

هجویری از جمله صوفیانی است که به لزوم انطباق تصوف بر اصول و باورهای محکم اسلام اذعان داشته و از اینکه کسانی بدون توجه به این نکته بخواهند روش‌های دیگری را در قالب عرفان تلقاء کنند، نگران و گریزان بوده است

آثار هجویری:

هجویری پس از پیش گرفتن طریقه جنیدیه و برتن کردن رقعہ جنیدیان به تشکیل حلقه‌های تعلیم و تعلم روی آورد. نتایج این بحث‌ها و گفتگوها و تقریرات آن شد که دوستان و شاگردانش از او بخواهند که رسائل و کتاب‌هایی را تصنیف کند.

البیان لاهل العیان، نحوالقلوب یا بحرالقلوب، اسرار الخرق و المملوفات، کتاب الایمان، کتاب المحج، الرعايه لحقوق الله، الفناء و البقاء را هجویری در فواصل مختلف زمانی، تألیف نموده است؛ اسامی این کتابها فقط در کشف‌المحجوب آمده است، لیکن نسخه‌های آن فعلاً موجود نیست.

هجویری در ضمن مباحث مختلف کتاب کشف‌المحجوب از آثار خود نام می‌برد و گاه آزرده‌گی خاطر خود را از برخی افراد که آثارش را با تغییر و حذف نام مؤلف، به خود نسبت داده‌اند، ذکر می‌کند.

دو کتاب هجویری که سرقت شده‌اند عبارتند از: دیوان شعر و منهاج‌الدین وی که آن‌ها را از او گرفته و نام وی را حذف و نام خود را بر آن نهادند، چنان‌که می‌گوید: «دیوان شرم کسی بخواست و بازگرفت و اصل نسخه جز آن نبود، آن جمله را بگردانید و نام من

از سر آن بپنکند و رنج من ضایع کرده»^{۲۵} با اینکه سرقت اثر برای نویسنده بسیار ملال‌آور است، مخصوصاً در روزگاری که کتابت اثر نیز دشواری‌های خاص خود را داشته است، اما هجویری با سعه صدر از آن می‌گذرد و امر را به خدا وا می‌گذارد. در مورد کتاب دوم خود شاید به خاطر حفظ آبروی طرف مقابل، حتی از ذکر نامش در کتاب خودداری می‌ورزد، با اینکه از شواهد پیداست که اطرافیان از نام سارق اثر هجویری بی‌اطلاع نبوده‌اند و در ادامه می‌گوید که چگونه افکار عمومی در مورد سرقت آثارش قضاوت نموده و انتساب اثر بدان‌ها را نپذیرفته‌اند.

به همین دلیل است که وی در کشف‌المحجوب در چند جای کتاب، نام خود را می‌آورد و می‌گوید: «چون جمله این علم کتابی نبوی ببیند که نام مصنف به چند جای بدان مثبت نباشد، نسبت آن کتاب به خود کند»^{۲۶}

درباره کشف‌المحجوب: اطلاعات ما درباره زندگی هجویری بسیار اندک است. منابع نزدیک به روزگار حیات او یعنی آثار شناخته شده قرن پنجم و ششم، سخنی در این باب نیاورده‌اند. مولفان قرن هفتم و هشتم از حضور کشف‌المحجوب در مراکز فرهنگی و خانقاه‌های آن روز سخن می‌گویند، اما در آنها سخن قابل اعتنایی یافت نمی‌شود، تنها اثر و نشانی که از هجویری می‌شناسیم، کشف‌المحجوب است که بی‌تردید در رسیدن به گوشه‌هایی از شخصیت، احوال و زندگی وی منبعی درخور اعتماد است و با توجه به آن می‌توان برای سفرها و دیدارهای شیخ طرحی هر چند اجمالی و احتمالی ترسیم کرد و تا حدودی نوع ارتباط وی را با پیران و استادان و بعضی از معاصران شناخت.^{۲۷}

این کتاب به‌عنوان مهم‌ترین اثر علمی و ماندگار وی از جهات مختلف اثر ارزشمندی است که پس از نگارش صدها کتاب درباب تصوف و عرفان، هم‌چنان فایده و اعتبار خود را حفظ کرده است؛ کشف‌المحجوب صرف‌نظر از اینکه یکی از قدیمی‌ترین آثار فارسی در زمینه تصوف است، از نظر محتوا و موضوع هم منبع بسیاری از کتاب‌های بعد از خود بوده و در شناخت طبقات و فرقه‌های عرفان و تصوف و شناخت اصول و مبانی آن از مآخذ معتبر است.^{۲۸} حتی امروزه نیز کمتر کتابی در این زمینه تألیف شده است که استفاده از کشف‌المحجوب به نحو بارزی در آن مشهود نباشد.

این کتاب نه فقط تذکره صوفیان و عرفا است، بلکه علاوه بر آن فیرق مختلف و طوایف گوناگون صوفیان، آداب و اصول تصوف و عرفان را هم به خوبی تبیین کرده است. در حقیقت، این کتاب دائرةالمعارف عرفان و تصوف چهار قرن اول اسلام است.^{۲۹}

در کشف‌المحجوب شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد هجویری انسان متعصبی نبوده است، بلکه در این کتاب شیوه‌ای کاملاً بی‌طرفانه و معتدلانه داشته است و تمام فصل‌های کتاب را با این شیوه پیش برده است. حتی در ذکر برخی مشایخ که از اساتید وی بوده‌اند و شواهد از ارادت خاص هجویری بدان‌ها خبر می‌دهد، همان قدر سخن گفته است که درباره دیگری که شاید از لحاظ عقیده موافق او نبوده‌اند. پرداختن به احوال برخی معاصران از کارهای کم

سابقه‌ای بوده است که هجویری در ادامه سنت بزرگانی مانند ابوعبدالرحمن سلمی و ابونعیم اصفهانی بدان پرداخته است و بعدها دیگران نیز شیوه وی را پیش گرفته‌اند.

منابع هجویری در تألیف کشف‌المحجوب:

پیش از هجویری، عالمان صوفیه، کتب بسیاری نوشته بودند که شماری از آنها امروزه موجود و از منابع اولیه تصوف به‌شمار می‌روند. البته زبان آنها عربی است، ولی مؤلفان آنها از اهالی خراسان، طوس، کلاباذ و نیشابورند. هدف تألیف این کتابها تقریباً مشترک است: تعریف و تبیین تصوف و شرح اصول و مبانی آن و تطبیق آن با شریعت و عرضه تعلیماتی به طالبان و مریدان و پاسخ مستند و متکی بر قرآن و حدیث نسبت به منکران و مخالفان است. اما گسترش تصوف در قرن پنجم و عواملی از این قبیل، اقتضا می‌کرد که به زبان فارسی هم آثاری در شرح و تبیین اصول تصوف نگاشته شود. نوشته شدن شرح تصوف، کشف‌المحجوب، ترجمه طبقات الصوفیه سلمی و ترجمه رساله قشیریه پاسخی بوده است به همین نیاز مبرم.^{۳۳} البته، در سبب تألیف کتاب به زبان فارسی، غزالی در کیمیای سعادت و نجم‌الدین رازی در مرصاد العباد، توضیح داده‌اند، ولی هجویری در مورد سبب نوشتن کتابش به فارسی سخن نمی‌گوید.

کشف‌المحجوب، پس از شرح تعرف، نخستین کتابی بود که به زبان فارسی و در مورد تصوف نوشته می‌شد، با همان هدف و داعیه‌ای که اللمع، طبقات الصوفیه و رساله قشیریه داشتند. از این رو طبیعی است که هجویری در کار خود به آنها توجه داشته است و در ذکر اقوال و احوال مشایخ بدان‌ها اعتماد کرده است و از آنها بهره گرفته است؛ البته با عرضه اطلاعات تازه‌ای از تصوف، تاریخ صوفیه و برخوردار از رنگ و چاشنی دیگر.^{۳۴} هجویری در کشف‌المحجوب، خاصه در ابوابی مثل اثبات علم، ذکر اصحاب رسول اکرم (ص)، کرامات اولیاء، سماع، شرح الفاظ ... از اللمع که بی‌تردید از منابع مورد استفاده سلمی و قشیری نیز بوده است، بهره گرفته است. بخش اعظم طبقات الصوفیه ابوعبدالرحمن سلمی را که یکی از معاصران، یعنی خواجه عبدالله انصاری در مجالس خود به فارسی برگرداند و با افزوده‌هایی از ترجمه معاصران و دریافت‌های ذوقی خویش بر مریدان املاء می‌کرد و امروزه در میان اهل ادب به طبقات الصوفیه خواجه عبدالله معروف است، نیز از منابع کار هجویری باشد.^{۳۵}

قشیری، هجویری و خواجه عبدالله از تاریخ صوفیه یا تاریخ مشایخ الصوفیه سلمی که در قرن نهم در اختیار خواجه محمد پارسا هم بوده است و هم‌اکنون از آن اطلاعی نداریم، بهره جسته‌اند.^{۳۶} از دیگر منابعی که هجویری از آنها بهره برده است، رساله قشیریه را باید نام برد که به قلم امام ابوالقاسم قشیری خطاب به همه صوفیان جهان اسلام نوشته شد. قشیری از معاصران هجویری است که در تألیف رساله قشیریه از اللمع و طبقات الصوفیه استفاده کرد و رساله او همین تأثیر را در کار هجویری داشت؛ چنان که کمتر موضوع مشترکی را در این دو می‌توان یافت که در آن هجویری عباراتی را از قشیری نگرفته باشد.^{۳۷} همان‌طور که گفته شد التعرف لمذهب اهل

التصوف کلاباذی هم بر کشف‌المحجوب مقدم است و اتفاقاً مشترکات آنها هم کم نیست، ولی نمی‌توان قریبه‌ای یافت که این اثر را از منابع کار هجویری قرار دهد.^{۳۸}

کتاب حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی و کشف‌المحجوب را هم می‌توان در دو چیز مشابه دانست: نخست آنکه هر دو آنها خلفا و بعضی ائمه (ع) و پیشوایان مذاهب را که دیگران معمولاً در زمره اهل تصوف محسوب نمی‌کردند، در جمع صوفیان قرار داده‌اند و ظاهراً هر دو از آثار سلمی تأثیر پذیرفته‌اند. دوم آوردن عباراتی مسجع در آغاز ترجمه حال هر یک از بزرگان است؛ شیوه‌ای که در میان مؤلفان فارسی مورد توجه و تقلید کسانی چون عوفی در لباب الالباب و عطار در تذکره‌الاولیاء قرار می‌گیرد.^{۳۹}

لازم به ذکر است که با توجه به موضوع تصوف و ضرورت اثبات صحت مقولات و حقیقت آن، هجویری ملزم شده است که درجای جای کتاب، به منابع اولیه دینی، یعنی قرآن و حدیث روی آورد و ابواب کتاب را بدان‌ها بیازاید.^{۴۰} در کشف‌المحجوب ۲۴۸ آیه قرآن ۲۹۱ مرتبه آمده است و بهره‌گیری از آیات قرآن، احادیث و اقوال صوفیه، در جای جای کتاب به وفور دیده می‌شود.

کشف‌المحجوب، پس از شرح تعرف،

نخستین کتابی بود که به زبان فارسی و در مورد تصوف نوشته می‌شد، با همان هدف و داعیه‌ای که اللمع، طبقات الصوفیه و رساله قشیریه داشتند.

هجویری و ترجمه احوال ابوالقاسم قشیری:

هجویری از قشیری (م ۴۶۵ ق) به‌عنوان پیری صاحب تصرف یاد می‌کند و با بهترین تعابیر از اقوال و گفتار او سخن می‌گوید. «منهم استاد امام وزین الاسلام، عبدالکریم ابوالقاسم بن هوازن القشیری (رض)، اندر زمانه خود بدیع است و قدرش رفیع است و سنلت بزرگ»^{۴۱} اما از اشاراتی که در کشف‌المحجوب به وی دارد بیش از آنکه سخنانی از او شنیده باشد، چیزی بر نمی‌آید؛ یعنی از متن کتاب برمی‌آید که ظاهراً دیدارهایشان به صحبت و الفتی نینجامیده است.

در این قسمت، این نکته حائز اهمیت است که اگر چه قشیری در روزگار خود، در بسیاری از علوم و معارف سرآمد و به حق به استاد امام وزین‌الاسلام ملقب و منسوب و معروف بود و تا امروز هم از شگفتی‌های آن روزگار محسوب می‌شود، اما تاریخ ما از میان مؤلفان هم عصر، کمتر کسی را سراغ دارد که درباره یکی از معاصران خود چنان سخن بگوید که هجویری در باب قشیری گفته است «و خداوند تعالی حال و زبان وی را از حشو محفوظ گردانیدست» و این مایه انصاف، جای آن دارد که ما آن را از بزرگ‌منشی هجویری بدانیم، درحالی که انتقادی که به خود قشیری وارد آورده‌اند این است که او از معاصران خود، حتی از ابوعلی افاق (م ۴۰۵ هـ) پیر و پدر

زن خود یا ابوسعید ابن‌الخیر (م ۴۴۰ هـ) که در تاریخ تصوف پدیده‌ای شگرف بوده و خواهد بود و در روزهای تألیف رساله قشیریه شهرتی تمام داشته است، ترجمه‌ای نیاورده است.^{۴۲}

هجویری، پیران خراسان و حلاج:

در مورد ابرادیت برخی پیران خراسان از جمله هجویری، سلمی، ابوسعید ابوالخیر و حتی خواجه عبدالله، انصاری - البته با زیرکی خاصی در کتاب طبقات الصوفیه - به حلاج می‌توان مصادیقی را بیان نمود.

ابوعبدالرحمن سلمی که پس از درگذشت نصرآبادی در میان صوفیان نیشابور، موقعیت ویژه‌ای کسب کرده بود، دامنه شهرتش چنان فراز رفت که آورده‌اند، شیخ ابوالفضل سرخسی، مرید خود ابوسعید ابن‌الخیر (م ۴۱۰ هـ) را نزد او فرستاد تا به دست خود بر وی خرقه ببوشاند، حلاج را در شمار صوفیان معتبر می‌داند و در حقائق التفسیر، افزون بر نقل روایت‌های فراوان از او، در تفسیر آیه ۱۷ سوره شوری، روایت رزاز درباره مرگش را نیز نقل می‌کند؛ اکنون ریشه علاقه سلمی به حلاج را در نوع رابطه‌اش با نصرآبادی و نیز در فضای فرهنگی خراسان سده چهارم هجری بازجسته‌اند و می‌دانیم که عمق آن تا بدانجا بوده که آورده‌اند، ابوعبدالرحمن در کتابخانه شخصی‌اش، مجموعه‌ای از آثار حلاج را نگه می‌داشت.^{۴۳}

افزون بر این مراجعه به متن حقائق التفسیر سلمی ما را با نام‌هایی روبرو می‌کند چون ابن عطاء الادمی (م ۳۰۹ ق) یگانه مدافع حلاج در برابر اتهامات وارده، واسطی که به تحقیق لوثی ماسینیون گردآورنده آخرین آثار حلاج و از جمله طواسین است و در اهواز و بصره عهده‌دار امور حلاجیان می‌شود و فارس‌بن عیسی که به نشر عقاید حلاج در خراسان همت می‌گمارد و در دفاع از آموزه‌های او کتاب‌هایی می‌نگارد که پیش از هر چیز، یادآور آموزه‌های گنوستیک حلاج‌اند.^{۴۴}

هجویری در مورد ابوسعید و برخی از استادان خود می‌گوید: «واندر ایام ما شیخ ابوسعید و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوالعباس شقانی (رض) اندر حدیث وی [حلاج] سری داشته‌اند و به نزدیک ایشان بزرگ بود». در این قسمت، هجویری از دیگر مشایخی که حلاج را بزرگ می‌دانسته‌اند نیز نام می‌برد، ولی از مخالفان یاد نمی‌کند و فقط می‌گوید «گروهی رد کردند».^{۴۵}

خواجه عبدالله نیز در طبقات الصوفیه درباره حلاج بیان زیرکانه‌ای دارد:^{۴۶}

«مشایخ در کار وی مختلف بودند و بیشتر وی را رد کنند، مگر سه تن که وی را بپذیرند از مشایخ: یکی ابوالعباس عطاء و شیخ ابوعبدالله خفیف و شیخ ابوالقاسم نصرآبادی... و من وی را نپذیرم یعنی بهر مشایخ را و شرع و علم راه، و رد نکنم، شما هم چنان کنید، وی را موقوف گذارید، و آن کس که او را بپذیرد، دوست از آن دارم که رد کند».

خود هجویری در کشف‌المحجوب از معدود فصل‌هایی که صفحات بیشتری را به معرفی شیخی اختصاص می‌دهد، فصل مربوط به حلاج است؛ چون وی از جوانی شیفته حلاج بوده است و به سبب این دلبستگی، کتابی نیز «در شرح کلام حسین بن منصور حلاج» تألیف کرده بوده که گویا آغاز و انجام کار

مناجاتی سخت فصیح است به عربی، اما هجویری آن را به زبان فارسی می آورد و می گوید: «به خاطر ترک تطویل را معانی به پارسی بیارم تا مکرر نشود و باز به جای دیگر آن را بیارم»^{۱۱}

پایان بخش فصل مربوط به انمه (ع) شرح احوال امام صادق (ع) است که هجویری امام را سیف سنت و جمال طریقت و معبر معرفت و مزین صفوت می داند که عالی حال و نیکو سیرت بود، آراسته ظاهر و آبادان سریرت و می گوید وی را اشارت جمیل است اندر جمله علوم و مشهور است دفعه الکلام وی و وقوف معانی اندر میان مشایخ رضی... عنهم اجمعین و وی را کتب معروف است اندر بیان طریقت، هجویری پس از نقل داستان هایی از زندگی امام (ع)، امام صادق (ع) را از کاملان و متمکنان حضرت خداوند می داند.^{۱۲}

در پایان فصل، هجویری اشاره می کند اگر بخواهم جملگی اهل بیت را یاد کنم و مناقب همگی را برشمردم، این کتاب بل کتب بسیار محل غمخیز عشیری از آن نکند و همین مقدار را برای هدایت قومی که عقل لباس ادراک ایشان باشد کافی می داند.^{۱۳}

آوردن فصلی جداگانه به نام اهل بیت (ع) از یک حنفی مذهب در آن قرن، تنها می تواند حاکی از خوش وقتی و پرهیز از عقیده به انحصارگرایی دینی وی باشد.

هجویری و تقسیم بندی فرق صوفیان:

نیکلسون این باب را چشم گیرترین فصل کشف المحجوب می داند که در آن هجویری برای اولین بار به تقسیم فرق صوفیان به دوازده گونه می پردازد، وی دو فرقه را مردود و ده فرقه دیگر را مقبول می داند، بیرون از کتاب کشف المحجوب در هیچ یک از متون شناخته شده تصوف قبل از او، از این فرقه ها با عنوانی که هجویری برای ایشان قائل است، مطلبی نمی یابیم، اگرچه ذکری از حلاجیه و ملامیه و نوریه در بعضی کتب قبل آمده است،^{۱۴} اما آن هم به مفهومی که هجویری معرفی می کند، نبوده است. پیش از او تنها شیوه معمول در طبقه بندی صوفیان، شیوه طبقات بوده است که ادامه شیوه کتب رجال حدیث است و بنای آن رده بندی زمانی نسل ها است.^{۱۵}

با نگاهی به کتب عرفانی پیش از هجویری، مشخص است که نه ابونصر سراج طولی (م ۳۷۸ق) در کتاب اللمع چنین کوششی از خود نشان داده است و نه ابوطالب مکی (م ۳۸۶ق) در قوت القلوب و نه ابوبکر کلابادی (م ۳۸۰ق) در التعرف و نه ابوسعید خرقوسی (م ۴۰۶ق) در تهذیب الاسرار و نه ابوعبدالرحمن سلمی (م ۴۱۲ق) در طبقات الصوفیه و دیگر آثارش و نه ابونعمان اصفهانی (م ۴۲۰ق) در حلیه الاولیاء و نه ابوالقاسم قشیری (م ۴۶۵ق) در الرساله و نه خواجه علی حسن سیرگانی (م نیمه دوم قرن پنجم) در البیاض و السواد و نه انصاری هروی (م ۴۸۱ق) در طبقات الصوفیه و دیگر آثارش و حتی می توان گفت که در دوره های بعد از هجویری هم کسی به این کار دست نزده است و اگر مواردی

سخنانی از امام حسن (ع) می گوید: «این احوال را ذکر کردم تا بگویم که وی رضی... عنه، اندر علم حقایق و اصول به درجتی بوده است که اشارت حسن بصری با مبالغت اندر علم به امام بوده است». هجویری داستان توهین اعرابی به امام حسن (ع) را نقل می کند، که اعرابی به امام (ع) ناسزا می گفت، ولی امام (ع) فرمود تا دیناری به او بدهند و گفت: یا اعرابی معذوردار که اندر خانه ما بیش از این نمانده است والا از تو دریغ نمی داشتیم، پس از نقل این داستان، هجویری امام حسن (ع) را از محققان مشایخ می داند که مدح و ذم خلائق برای آنها یکسان است و جفا گفتن، احوال آنها را متغیر نمی کند و آنها همچنان بزرگوار و کریم هستند.^{۱۶}

هجویری امام را سیف سنت و جمال طریقت و معبر معرفت و مزین صفوت می داند که عالی حال و نیکو سیرت بود، آراسته ظاهر و آبادان سریرت و می گوید وی را اشارت جمیل است اندر جمله علوم

امام حسین (ع) هم از جمله انمه ای است که ذکری از وی در کشف المحجوب آمده است، هجویری می گوید: «و منهم شمع آل محمد و از جمله علائق مجرد» سید زمانه خود، امام حسین (ع) را نیز هجویری از محققان اولیاء می داند و بیان می کند که امام حسین (ع) قبله اهل بلا و قتل دشت کربلا است، در کشف المحجوب آمده است: «اهل این قصه بر درستی حال وی متفق اند کی تا حق ظاهر بود مرحق را متابع بود، چون حق مفقود شد شمشیر برکشید و تا جان عزیز فدای شهادت خدای عزوجل نکرد نیارمید» و در پایان می گوید: «مناقب امام حسین (ع) مشهورتر از آن است کی بر هیچ کس از امت پوشیده نباشد»^{۱۷}

وی از امام سجاده (ع) با عنوان وارث نبوت و چراغ امت یاد می کند و می گوید: «امام سجاده (ع) زین العباد و شمع اولاد است، وی اصد اهل زمانه خود بود و مشهور است به کشف حقایق و نطق دقایق»^{۱۸}

داستان حج هشام بن عبدالملک و سرودن شعر توسط فرزندی که وصف امام سجاده (ع) نیز در کتاب هجویری آمده است:

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته
والحل بعرفة والبيت والحرم
در مورد امام سجاده (ع) نیز هجویری می گوید: «مناقب آن سید بیش از آن است که بتوان آن را جمع کرد»^{۱۹}

امام باقر (ع) نیز ذکرش در کشف المحجوب آمده است. از وی نیز با عناوین حجت بر اهل معاملات و برهان ارباب مشاهدت، امام اولاد نبی و... یاد شده است. همچنین اضافه می کند: «به لقب وی را باقر خواندندی، مخصوص بود به دقایق علوم، به لطایف اشارات اندر کتاب خدای عزوجل، وی را کرامات مشهور بود و آیات از هر و براین انور». وی همچنین مناجاتی از امام (ع) ذکر می کند که به گفته خودش

حلاج در آن آمده بوده است و از جمله کتب مفقوده او می باشد؛ همچنین در کتاب منهاج الدین وی نیز درباره حلاج سخنانی آورده بوده است. وی حتی در دیدار با ابوالعلا نیز مناجات حلاج را طلب کرده بوده و ظاهراً به مراد خود می رسد. همچنین، نکته مورد توجه در فصل معرفی فرقه های صوفیه کشف المحجوب این است که هجویری در این فصل از کرامیان سخنی به میان نمی آورد و شاید یکی از دلایل آن، مخالفت کرامیان با حلاج باشد و اینکه کرامیان در آثارشان هیچ اشاره ای به حلاج ندارند.^{۲۰}

هجویری و انمه اطهار (ع):

آثاری که از تصوف خراسانی از نیمه دوم قرن چهارم برجای مانده است، جملگی بخش هایی در بزرگداشت انمه شیعه و نقل داستان و استناد به اقوال انمه (ع) دارند. ابوسعید خرقوسی شافعی بانی در نعت حضرت علی (ع) دارد و نقل قول هایی از امام حسین (ع) در کتاب خود آورده است، سلمی در حقائق التفسیر از امام جعفر صادق (ع)، امام رضا (ع) و امام علی (ع) حدیث تفسیری نقل می کند. ابونصر سراج در اللمع و دیگر نویسندگان نیز به همین ترتیب، کار هجویری که پیش تر ذکر شد حنفی است نیز در ادامه سنت خراسانی است که در کتابش بابی با عنوان «باب فی ذکر انتمهم من اهل البیت» دارد و نکات جالب توجهی را در آن ذکر می کند که از دیدگاه منصفانه و شمول گرایانه وی حکایت می کند.

در باب قبل از این فصل، یعنی قسمت «باب فی ذکر انتمهم من النصحابه و التابعین و متابعیم رضی... عنهم اجمعین» وی به ذکر مناقب حضرت علی (ع) پرداخته و از حضرت (ع) با عنوان مقتدای اولیاء و اصفیاء یاد می کند و در ادامه می گوید: «او را اندرین طریقت شانی عظیم و درجتی رفیع است و اندر دقت عبارت از اصول حقایق حظی تمام داشت، تا حدی که جنید گفت: شیخنا فی الاصول و البلاء علی المرتضی» و در پایان ذکر فضایل حضرت علی (ع) می گوید: «اهل این طریقت اقتداء بدو کنند، در حقایق عبارات و دقایق اشارات و... و لطایف کلام وی بیش از آن است که به عدد اندر آید»^{۲۱}

باب مربوط به اهل بیت (ع)، شامل بخش هایی از زندگی امام حسن (ع)، امام حسین (ع)، امام سجاده (ع)، امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است، البته وی به این نکته اشاره می کند که من از روزگار گروهی از ایشان طرفی بیان کنم، که در دیگر کتب صوفیه، مانند تذکره الاولیاء هم که تحت تأثیر کشف المحجوب تألیف شده است و حتی برخی بابها را عطار به تمامی از کشف المحجوب نقل کرده است، تا احوال امام صادق (ع) طرفی بیان شده است، هجویری هم، همان طور که ذکر شد از احوال گروهی از انمه مطالبی بیان می کند.

هجویری در مورد اهل بیت (ع) می گوید: «اهل بیت پیامبر به طهارت اصلی مخصوص اند و هر یکی را اندرین معانی قدمی تمام است و جمله قدوه این طایفه بوده اند»^{۲۲}

وی باب ذکر اهل بیت (ع) را با شرح احوال امام حسن (ع) شروع می کند، هجویری می گوید: «و منهم جگر بند مصطفی و زیحان دل مرتضی و قره العین زهرا، وی را اندرین طریقت نظری تمام بود و اندر دقایق عبارات حظی وافر». او پس از ذکر احوال و

- دیده شود، باید در روزگاران بعد از مغول باشد و به نقل از هجویری، مثلاً اشاره‌های کوتاهی که در کتاب تذکره‌الاولیاء آمده است.^{۱۹}
- به نظر دکتر شفیعی کدکنی، هجویری مسائلی از قبیل ماهیت رضا، که آیا از احوال است یا مقامات، موضوع ملامت، محور سکر، ایثار و... را که در کتب خود آورده و در ذهن داشته و می‌خواسته دانسته‌ها و خواننده‌های خود را پیرامون آن مسائل وارد کتاب خود کند، راهی که به نظرش رسیده، این بوده است که بر محور وجه غالب قرار دادن یکی از این مباحث در ارتباط با یکی از مشایخ سلف، طریقه‌ای و مذهبی را به نام او ابداع کند و در ذیل نام آن مذهب به تفصیل تمام در باب مباحث سخن بگوید و چنین هم کرده است.^{۲۰}
- نیکلسون در مقدمه خود بر کتاب کشف‌المحجوب می‌گوید، این احتمال وجود دارد که هجویری در برشماری نظریه ویژه‌ای که به بنیانگذار هر مکتب نسبت می‌دهد، اغلب دیدگاه‌های خود را درباره موضوع و مطالب بازگو می‌کند و آن‌ها را با نظریه اصلی خلط کرده است ولی وجود این مکتب‌ها اگر چه شواهد دیگری برای تأییدشان در دست نیست، ولی غیر عادی هم نیست، چنان‌که در مورد معتزله و دیگر فرقه‌های اسلامی این موضوع روی داده است، مشایخ معروف نظریه‌ای بیان می‌کردند و به بحث و تحلیلش می‌پرداختند، در بابش رساله می‌نوشتند و درباره آن سخن می‌گفتند، تا در زمان مناسبی این نظریه تازه تبدیل به مشخصه بارز یک مکتب ویژه می‌شد و سپس در معرض رد یا قبول مکتب‌های دیگر قرار می‌گرفت.^{۲۱}
- این فرق عبارتند از:^{۲۲}
۱. محاسبیه: پیروان حارث بن اسد محاسبی (م ۲۴۲ق) هستند و به گفته هجویری مذهب وی آن است که رضا را از جمله مقامات بگوید.
 ۲. قساریه: پیروان حمدون قسار (م ۲۷۱ق) که وی نماینده اظهار و نشر ملامت بوده است.
 ۳. طیفوریه: در کشف‌المحجوب آمده است: اینان تولی به بایزید بسطامی طیفور بن عیسی (م ۲۶۱ق) کرده‌اند و طریق وی غلبه و سکر بوده است.
 ۴. جنیدیه: تولی ایشان به ابوالقاسم جنید بن محمد (م ۲۹۷ق) است و برعکس طیفوریان طرفدار محو و هوشیاری‌اند.
 ۵. نوریه: اینان تولی به ابوالحسن نوری (م ۲۹۵ق) دارند و بنیاد نظریه ایشان در اصل بر ایثار است ولی در آغاز بحث خود آن را تفصیل تصوف بر فقر می‌داند.
 ۶. سهلیه: تولی ایشان به سهل بن عبدالمستدری (م ۲۸۳ق) می‌باشد و بنیاد آموزش‌های او را هجویری، مجاهده و ریاضت نفس می‌داند.
 ۷. حکیمیه: تولی ایشان به ابوعبدالله محمد بن حکیم ترمذی (م ۲۸۵ق) می‌باشد و محور نظر ایشان اصل ولایت است.
 ۸. خرازیه: تولی ایشان به ابوسعید خراز (م ۲۷۹ق) می‌باشد و محور نظر ایشان مسأله فنا و بقا است.
 ۹. خفیه: تولی ایشان به ابوعبدالله محمد بن خفیف (م ۲۷۱ق) می‌باشد و محور نظریه صوفیانه ایشان موضوع حضور و غیبت است.
 ۱۰. سیاریه: تولی ایشان به ابوالعباس سیار مروزی (م ۳۴۲ق) می‌باشد و بنیاد مذهب ایشان موضوع جمع و تفرقه است.
 ۱۱. حلولیه: هجویری از ایشان با تفریق لعنهم... یاد می‌کند، پیروان ابوحلیمان دمشقی [ظاهراً قرن سوم] که برخلاف حقیقت تاریخی او، ملاحظه وی را به حلول و امتزاج و نسخ ارواح منسوب می‌دارند.
 ۱۲. حلاجیه: اینان به ترک شریعت و الحاد مردوداند و هجویری عقیده دارد که اینان خود را به حلاج منسوب می‌دارند و شخصی به نام فارس رهبر ایشان است و پیروان واقعی حلاج از قبیل ابوجعفر صیدلانی و یارانش اینان را لعن می‌کرده‌اند.
- پی نوشتها:
۱. ناصر نیکویخت، «عرفان اسلامی مکتب تسامح و تساهل»، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۸۳، ص ۲۳۶.
 ۲. عبدالحسین زرین کوب، پله پله تا ملاقات خدا، انتشارات علمی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۹۰.
 ۳. قاسم غنی، «تاریخ تصوف در اسلام»، انتشارات زوار، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۸۰، صص ۴۰۶-۴۰۷.
 ۴. همان، ص ۴۰۹.
 ۵. همان، ص ۴۰۹.
 ۶. عبدالحسین زرین کوب، «فرار از مدرسه»، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، ص ۴۲.
 ۷. جلال‌الدین همایی، «غزالی‌نامه» کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۳، ص ۲۰ و نیز قاسم غنی، ص ۴۰۹.
 - البته از جمله علل این امر در این دوره را رواج بیشتر تحصیل علوم و معارف نسبت به دوره‌های دیگر می‌داند که نتیجه طبیعی آن شیوع و رواج مسائل دینی و رقابت‌های مذهبی است که غالباً موجب اختلاف نظر و مناقشات بین علما و فقها و رؤسای مذاهب مختلفه می‌شد. (جلال‌الدین همایی، ص ۲۰).
 ۸. قاسم غنی، باورقی، صص ۴۰۹-۴۱۰.
 ۹. هجویری، کشف‌المحجوب، تصحیح محمود عابدی، انتشارات سروش، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴، صفحه ۵ مقدمه.
 - و نیز سید محمود دشتی، «نگاهی به کشف‌المحجوب هجویری»، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۱۵۷، ص ۶۰.
 ۱۰. محمود عابدی، ص ۱۲ مقدمه.
 ۱۱. هجویری، کشف‌المحجوب، ترجمه انگلیسی رینولد نیکلسون، انتشارات هرمس، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۱ مقدمه.
 ۱۲. هجویری، کشف‌المحجوب، تصحیح محمد حسین تسبیحی، ص ۱۲.
 ۱۳. هجویری، کشف‌المحجوب، تصحیح
- ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ ششم، تهران ۱۳۷۸، ص ۵.
۱۴. کشف‌المحجوب، چاپ محمود عابدی، صفحه ۱۲ مقدمه.
۱۵. همو، صفحه ۱۶ مقدمه.
۱۶. کشف‌المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، ص ۴۷۶.
۱۷. کشف‌المحجوب، چاپ نیکلسون، ص ۹ مقدمه.
۱۸. کشف‌المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، ص ۲.
۱۹. همو، ص ۱.
۲۰. محمد داراشکوه، سفینه الاولیاء، کانپور، تولکشور، ۱۹۹۰، صص ۱۶۵-۱۶۴.
۲۱. کشف‌المحجوب، چاپ محمود عابدی، ص ۵ مقدمه.
۲۲. کشف‌المحجوب، چاپ محمد حسین تسبیحی، ص ۱۰.
۲۳. کشف‌المحجوب، چاپ محمود عابدی، ص ۲۵ مقدمه.
۲۴. همو، صص ۲۸-۲۷ مقدمه.
۲۵. همو، ص ۳۰-۲۹ مقدمه.
۲۶. همو، ص ۳۰ مقدمه.
۲۷. همو، ص ۴۱ مقدمه.
۲۸. محمد تقی بهار، سبک شناسی، جلد دوم، انتشارات زوار، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۱۶.
۲۹. محمد رضا موحدی، «کشف‌المحجوبی دیگر»، مجله آینه پژوهش، شماره ۵۱، قم، مرداد و شهریور ۱۳۷۷، ص ۵۰.
۳۰. کشف‌المحجوب، چاپ محمود عابدی، صفحه ۳۱ مقدمه.
۳۱. کشف‌المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، ص ۲۰۹.
۳۲. کشف‌المحجوب، چاپ محمود عابدی، صفحه ۲۳ مقدمه.
۳۳. محمد کریمی زنجانی اصل، اشراق هندو ایرانی در نخستین سده‌های اسلامی، نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۹۸.
۳۴. همو، ص ۱۹۹.
۳۵. کشف‌المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، ص ۱۸۹.
۳۶. خواجه عبدالله انصاری، طبقات الصوفیه، به کوشش محمد سرور مولایی، تهران، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۳۸۰.
۳۷. این نکته را به یادآوری دوست عزیزم آقای محمد کریمی وامدارم.
۳۸. کشف‌المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، صص ۸۵-۸۴.
۳۹. همو، ص ۸۵.
۴۰. همو، صص ۸۸-۸۵.
۴۱. همو، صص ۸۹-۸۸.
۴۲. همو، ص ۸۹.
۴۳. همو، صص ۹۲-۹۱.
۴۴. همو، صص ۹۴-۹۳.
۴۵. همو، صص ۹۶-۹۵.
۴۶. همو، ص ۹۶.
۴۷. محمد رضا شفیعی کدکنی، «مشکل هجویری در طبقه‌بندی مکاتب صوفیه»، مجله مطالعات عرفانی دانشگاه کاشان، شماره اول، سال اول، ۱۳۸۴، ص ۱۵.
۴۸. کشف‌المحجوب، چاپ نیکلسون، ص ۱۳.
۴۹. شفیعی کدکنی، «مشکل هجویری در طبقه‌بندی مکاتب صوفیه»، ص ۱۲.
۵۰. همو، ص ۱۲.
۵۱. کشف‌المحجوب، چاپ نیکلسون، ص ۱۳.
۵۲. در مورد تقسیم‌بندی فرق مراجعه شود به صفحات ۳۴۱-۲۱۸ کشف‌المحجوب، چاپ ژوکوفسکی.